



رهنورد زریاب

## این اسلام سنتی عزیز ما

جان اندرسن، پژوهشگر امریکایی، هنگامی که به بررسی جوامع پشتون افغانستان می پردازد، نکته دلانگیز و ارزشمندی را برجسته می سازد. این دانشی مرد امریکایی می گوید: در میان مردمان قبیله غزایی، زمانی که ملاها - بر بنیاد دستور های قرآنی - برای حل و فصل کشمکش ها و منازعات، به داوری و میانجگری می پردازند، در باب این داوری ها و میانجگری ها، غالباً، اختلاف و ناسازگاری پدید می آید و مناقشه بی آغاز می شود. و اما، در میان همین مردمان، می توان دید که میانجگری و داوری پیران و میان ها - که فنا فی الله هستند - از ارزش و اعتبار بیشتری برخوردار است. حتا، در بسیاری از موارد، در حل منازعات بین قبایل و حکومت، پیر ها نقش چشمگیر و تعیین کننده داشته اند تا ملاها (1).

همین دانشمند، در جای دیگری، می نویسد که در میان غزاییان - غالباً - ارزش های سنتی «پختونولی» از ارج و بهای بیشتری برخوردار است تا احکام شریعت و نصوص معتبر دینی. به گونه مثال، در شریعت اسلامی، گرفتن طلاق و بهره بردن از میراث و داشتن ملکیت، به حیث بخش هایی از حقوق زن شناخته شده است. و اما، در میان مردمان قبیله غزایی، این حقوق - عملاً - نادیده گرفته می شود. چنان که زنان از حق طلاق، گرفتن میراث و داشتن ملکیت، محروم هستند (2).

من گفته های این پژوهشگر امریکایی را، از آن رو در آغاز نیشته خودم جا دادم که این گفته ها، در روشن ساختن مقصود من از «اسلام سنتی» - که اندکی بعد به آن خواهم پرداخت - یاور و مددگار خوبی می توانند بود.

\* \* \*

امروز، روی هم رفته همه دست اندرکاران تاریخ مسیحیت، بدین باور هستند که دین مسیح، پس از گذشتن از پرویزن اصلاحات مذهبی در سده شانزدهم میلادی، و نیز پس از پشت سر گذاشتن عصر روشنگری، انقلاب های سیاسی - اجتماعی و انقلاب صنعتی سده های هژدهم و نوزدهم، دیگر آن مسیحیتی نیست که در گذشته ها بود. یعنی مسیحیت، نفوذ و سلطه آهنین و بی چون و چرایش را هم بر فرد و هم بر جامعه از دست داده است و نیز نیرو های سیاسی و نظامی، دیگر بازیچه های کلیسا و روحانیون وابسته به آن، نیستند.

به سخن دیگر، کلیسای امروز، کلیسای آن زمانه های گذشته نیست. یعنی کلیسا دیگر نمی تواند شاهان و فرمانروایان را تقدیس یا تکفیر کند؛ نمی تواند در زندگی فرد و جامعه دخالت ورزد و از آزار و شکنجه کار بگیرد؛ نمی تواند آدمیان را به جرم جادوگری یا ارتداد زنده زنده در آتش بسوزاند؛ و نمی تواند در مسایل و موضوعات علمی و فرهنگی، نقش نخست و دست بالا را داشته باشد.

فشرده تر که سخن گویم، می توانم گفت که مسیحیت و کلیسای امروز، هم از رهگذر نگرش ها و آموزه ها و هم از رهگذر کنش ها و رفتار ها، بیخی دگرگون شده است. چنان که، کلیسای امروز در باختر زمین، بیشتر همچون یک مددگار اجتماعی و یک نهاد آرامش بخش روانی و یک رهنما و مشوق اعتقادی کار می کند و بس. این سرشت و این جایگاه مسیحیت و کلیسا، در باختر زمین امروز، با سرشت و جایگاهی که کلیسا و مسیحیت در گذشته های باختر زمین داشت، به هیچ روی شباهت و همانندی ندارد. و در مجموع، گفته می شود که مسیحیت و کلیسا، خودشان را با اوضاع کنونی جهان همنوا و هماهنگ ساخته اند و یا بسیار کوشیده اند که این کار را بکنند.

\* \* \*

در همین حال، شماری از دانشمندان و پژوهشگران - به ویژه در باختر زمین - بدین باور هستند که دین اسلام، برخلاف دین مسیح، در درازای هزار و چار صد سال گذشته، از اصلاحات لازم برخوردار نشده است و در نتیجه، با دستاورد های کنونی آدمیان - در زمینه های گونه گون دانش و فرهنگ - همراهی و همنوایی نمی تواند کرد و حتا، در بسیاری از موارد، در برابر این دستاورد ها ایستاده گی هم می کند و به ستیزه هم بر می خیزد. و از همین رو، جای شگفتی نیست

# مجاهد فردا

## نشریه ی

### کلوب قلم افغان ها

اگر می بینیم که «پیم فورتاین» رهبر راست های افراطی کشور هالند - که در آغازین هفته ماه می کشته شد - دین اسلام را یک دین پسمانده و ارتجاعی می گفت. به همین گونه، دو تن از نظریه پردازان باختزر زمین، یعنی برنارد لویس و سامویل هنتنگتون، انگیزه های پسمانده گی کشور های مسلمان را، در سرشت و چگونه گی دین اسلام جستجو می کنند (3).

\* \* \*

من در این جا، بی آن که به درست بودن یا درست نبودن عقاید و باور های این گروه از دانشمندان بپردازم، می خواهم بدین نکته اشارتی بکنم که مسیحیت در بخشی از گستره امپراتوری روم پدید آمد. در این حوزه، قوانین رومی شناخته شده بودند و نیز در این حوزه، نماینده گان دولت نیرومندی - با همه اصول و فروع یک دولت رومی - حضور نمایان و چشمگیر داشتند. در نتیجه، سیاست و پدیده ها و نمود های سیاسی، در دست سیاستگران حرفه یی بود. از همین رو، مسیحیت نخستین، در سیمای یک راه و روش معنوی ناب جلوه گر شد و از برخورد و درگیر شدن با مسایل و قضایای سیاسی پرهیز کرد (4).

و اما، هنگامی که مسیحیت گسترش یافت، توانمند گشت و به پایتخت امپراتوری رومینه الکبری رسید، آرام آرام، به یک نیروی سیاسی مبدل گشت و با آرایش ها و ساز و برگ سیاسی به میدان آمد. چنان که پس از آن، در درازای نزدیک به هزار سال، سراسر اروپا را زیر نگیخ خودش داشت و از رهگذر سیاسی و عقیدتی، بر این سرزمین های فرمانروایی می کرد. سرانجام، رویداد های رُنسانس و اصلاحات مذهبی، عصر روشنگری، انقلاب های سیاسی و انقلاب صنعتی پدیدار گشتند و بساط تسلط و سیطره مسیحیت را برچیدند. در نتیجه، قدرت سیاسی از دست مسیحیت و کلیسا بیرون شد و به دولت های نوین اروپایی تعلق گرفت.

\* \* \*

از سوی دیگر، می بینیم که اسلام راه دیگری را پیمود. بدین معنی که، اسلام - برخلاف مسیحیت - در گستره یی پدید آمد که در این گستره، از دولت نشانی نبود. به سخن دیگر، اسلام در میان قبایل بسیار ابتدایی و پسمانده ظهور کرد و در اوضاع ویژه یی که مهمترین خصلت آن را نبود دولت می توان به شمار آورد، پا گرفت، نیرومند شد و گسترش یافت. این اوضاع را اسلام خود، «جاهلیه» نامیده است.

در چنین وضعیتی، اسلام ناگزیر بود که وظیفه سیاستگری و دولت را نیز انجام بدهد. از همین رو، دیده می شود که اسلام - برخلاف مسیحیت - از همان آغاز، به صورت نمایان و روشن، رنگ و بوی تند سیاسی داشت. اسلام دینی بود سیاسی و رهبران آن - از جمله، حضور پیامبر اسلام - رهبران سیاسی نیز بودند و فرماندهی نظامی را نیز در دست داشتند (5).

و اما، این وضعیت دیر دوام نکرد، با پدید آمدن نظام های پادشاهی - که نام خلافت را داشتند - همه چیز دگرگون شد. بدین معنی، که با پیدایی و قوام یافتن خلافت اموی و خلافت عباسی، خلیفه و عناصر گرد و پیش او، در پی آن شدند تا قدرت های سیاسی و نظامی را، یک سره، در دست خویش گیرند و چنان که دل های شان می خواهند، فرمانروایی بکنند. و در این کار، نمونه و الگوی شان، دولت های روم شرقی و شهنشاهی ساسانی بودند. در جریان این روند دشوار، ترفند ها و حیل ها به کار گرفته شدند و خون های فراوانی، خاک های دشت ها و بیابان ها را رنگین ساختند. چنان که جنگ صفین - در سال سی و هفتم هجری قمری - نمونه یی از این ترفند ها و حیل گری ها بود و نیز رویداد غم انگیز کربلا - در سال شصت و یکم هجری قمری - نمونه یی از این خونریزی ها به شمار می تواند رفت.

پس از این، هر چند خلفا و سلاطین اسلام، جهان گشایی های شان را به نام اسلام و در پرتو شعار های اسلامی انجام می دادند، اما - عملاً - مقصود و آرمان شان، همانا به دست آوردن سرزمین ها، غنایم، برده گان و کنیزکان می بود تا چیز دیگری. از جمله، تاریخ گواه آن است که لشکر کثیفی های محمود غزنوی و احمد شاه ابدالی خود مان به هندوستان، اگر چه ظاهراً بخاطر اسلام و نام غزاة صورت می گرفت، در واقع، این هر دو فرمانروا، بیشتر از همه چیز دیگر، به ثروت های افسانه یی آن سرزمین چشم دوخته بودند.

قضیه را که فشرده تر سازیم، می توانیم گفت که از پیدایی دولت های اسلامی به بعد، هر چند عناصر و پیشوایان مذهبی - غالباً - از احترام و تکریم برخوردار می بودند، با این هم - و باز هم غالباً - نظر به چشم و ابروی خلفا و سلاطین می داشتند و به خواست و اراده آنان گردن می نهادند. و اگر کسی در این راه سرکشی می کرد، جان و مالش را به خطر رو به رو می ساخت.

در نتیجه، دیده می شود که روحانیون و عناصر مذهبی، بیشتر به کنج ها و زاویه های مساجد، مدرسه ها و خانقاه ها پناه می برند و از برخورد و درگیر شدن با مسایل و پدیده های سیاسی پرهیز می کنند و نیز آموزه های اسلامی - در مجموع - غیر سیاسی می شوند و آرام آرام، نمود ها و جلوه های سیاسی را از دست می دهند. و این، سرگذشت عام و عمومی دین ماست - از یک رهگذر مشخص و معین - که می شود گفت در کشور ما تا دهه چهل هجری خورشیدی، به همین گونه دنباله یافت.

# مجاهد فردا

## نشریه ی

### کلوب قلم افغان ها

\* \* \*

پس از ورود اسلام در گستره بی که افغانستان امروز بخشی از آن است، در پیوند با دین اسلام، ما دو رویداد مهم و ارزشمند را گواه بوده ایم:

الف) یکی این که، اسلام با عناصر و نمود های فرهنگ های محلی و بومی در آمیخت. به سخن دیگر، اسلام این نمود ها و عناصر فرهنگ های محلی و بومی را پذیرفت و از آن خود ساخت و نیز - در پاره یی از موارد - به عناصر و نمود های فرهنگ های محلی و بومی، رنگ و بوی اسلامی داد و برای وجود و بقای آن ها، توجیهات دینی و مذهبی به میان آورد. در برخی از موارد هم، اسلام این عناصر و پدیده های فرهنگی عصیانگر و سرکش را با آرامی تحمل کرد و با آن ها از در تساهل و سازش درآمد. و ما، یکی از این گونه موارد را، در گفته های پژوهشگر امریکایی - که در آغاز این نیشته آورده شد - دیدیم.

ب) دیگر این که در اثر تماس و آمیزش آموزه ها و دیدگاه های اسلامی، با عقاید و باور ها و ارزش های موجود در این گستره، پدیده یی به نام «عرفان خراسانی» به میان آمد، بالنده گشت، نیرو گرفت و بر شعر و ادبیات و دیگر کنش ها و رفتار های مردمان این حوزه، سخت اثر گذاشت و چیره و مسلط شد. این چیره گی و تسلط چنان سنگین و ژرف و فراگیر بوده است که پس از سده ششم هجری، کمتر شاعر و سخنور و خامه زنی را سراغ می توانیم کرد که از کوچه تصوف گذر نکرده باشد و در میکده عرفان، جامی چند بر نداشته باشد.

در واقع، می شود گفت که عرفان خراسانی، در پایان سده دوم هجری، در این حوزه پدیدار گشت و بسیار زود توانمند گردید و شتابان گسترش یافت. چنان که در سده سوم هجری، عده بزرگی از مشایخ تصوف، در خراسان می زیستند (6). و پس از آن، به گفته علی بن عثمان هجویری - نویسنده کشف المحجوب - در عهد او یعنی در میانه سده پنجم - سه صد تن از بزرگان عرصه تصوف در خراسان زنده گی می کردند (7).

اثر گذاری تصوف و عرفان، بر فرهنگ عمومی جوامع خراسانی، چنان ژرف و سنگین بود که دانشمندی چون بوعلی سینای بلخی (370 - 428) را می یابیم که در کتاب «اشارات» خودش، به مسأله عرفان و عارف از دیدگاه فلسفی می پردازد و از جمله، در پی اثبات حقیقت «کشف» و «شهود» می براید و نیز، پیر هرات خواجه عبدالله انصاری (399 - 481) را می بینیم که قرآن مجید را با نگرش های عرفانی تفسیر می کند (8).

\* \* \*

پدیده ها و نمود های فرهنگی محلی و بومی - غالباً - چنان با مقوله ها، باور ها و دیدگاه های اسلامی گره خورده اند که آدمی تصور می کند این ها از آغاز با هم زاده شده بوده اند. به گونه مثال، شب پانزدهم ماه شعبان المعظم - که شب برات نامیده می شود - از رهگذر معتقدات اسلامی، شبی است مبارک و ارجمند و گرامی. و اما این شب، در کابل با مراسم ویژه یی برگزار می شد: جشن «شب برات»، در واقع، یک هفته یا ده روز پیش از شب پانزدهم ماه شعبان، آغاز می گردید. در تمام این یک هفته یا ده روز، بازار آتشبازی فروشان سخت گرم و پر رونق می بود. کودکان و جوانان و نوجوانان، در کوچه و میدان ها گرد می آمدند و آتشبازی های رنگارنگ به راه می انداختند و توپچه ها می زدند.

همین که «شب برات» فرا می رسید، آن شب، مردمان کابل، در سینی ها و پیتوس های زیبا، نقل و شیرینی و میوه های خشک می گذاشتند و در میان آن نقل و شیرینی و خشکبار، به شمار اعضای خانواده، شمع می افروختند. این شمع ها را، بر شمعدان هایی می نهادند که ویژه همین شب می بودند. این شمعدان ها را از گل - و غالباً به شکل جانوران - می ساختند و با رنگ های سرخ و زرد و آبی - بر زمینه سپید - می آراستند.

هنگامی که تاریکی فرا می رسید، مردمان شهر - از خرد و بزرگ و جوان و پیر - در خانه های شان و یا در کوچه ها، آتشبازی ها را آغاز می کردند. کوچه ها و خانه ها، پر از روشنایی های رنگین و چشم نواز می شدند و هلهله و فریاد های شادمانه، همه جا طنین انداز می بودند.

چنان که با روشنی دیده می شود، این مراسم جشن «شب برات» در کابل، با مراسم جشن «دیوالی» در هندوستان، شباهت ها و همانندی های فراوان دارد. و می شود پنداشت که جشن «دیوالی» یا مظاهری از آن، در کابل وجود داشت و با ورود اسلام، این جشن هندویی، در آغوش شب پانزدهم ماه شعبان پناه برد و بدین گونه، هستی آن دنباله یافت و، در واقع، با مفهوم اسلامی شب پانزدهم شعبان المعظم در هم آمیخت و هر دو یکی شدند (6).

\* \* \*

و اما، تصوف اسلامی و نیز عرفان خراسانی را - از یک رهگذر - می شود همچون گونه یی از واکنش و عکس العمل، در برابر سطح گرایی ها، تنگ نظری ها، محدودیت ها و در فرجامین تحلیل، در برابر ترکنازی ها و خودکامه گی های جزمگرایان و متشرعان به شمار آورد. عرفان و عارفان بزرگ ما، بر خلاف جزمگرایان مذهبی و متشرعان خشک مغز، قید ها را گسسته اند و آدمی را رها ساخته اند تا پرواز کند و نیز، در برابر او، گونه یی از لایتنه های را به تصویر کشیده اند. به سخن دیگر - و با کاربرد مصطلحات امروزی - شاید بشود گفت که عرفان ما، در

# مجاهد فردا

## نشریه ی

### کلوب قلم افغان ها

واقع، زمینه یی بوده است برای دگرگون اندیشی و گریزگاهی بوده است برای دگرگون اندیشان و برای کسانی که از تنگنا ها و محدودیت ها به جان می رسیدند(10).

\* \* \*

بدین صورت - به باور بنده - ارزش ها و انگاره های اسلامی، همراه و همگام با رفتار ها، کردار ها و آموزه های عرفان خراسانی، و نیز در پیوند نزدیک و تنگاتنگ، با عناصر و پدیده های فرهنگی محلی و بومی، یک کلیت معنوی را به وجود آورده اند که من فکر می کنم می شود به همین کلیت معنوی، نام «اسلام سنتی» را داد. اسلامی که مردمان ما، کم از کم از هزار سال بدین سو، با آن انس گرفته اند و در پرتو و گرمای آن زنده گی کرده اند.

\* \* \*

در کشور ما، در دهه های چهل هجری خورشیدی، تلاش های آشکارا، منظم و سازمان یافته یی صورت گرفت تا اسلام سنتی از میان برده شود و اسلام مکتبی یا اسلام سیاسی جای آن را بگیرد. این تلاش ها، در واقع، برای آن صورت گرفتند تا جامعه را برگردانند به هزار و چار صد سال پیش، به زمانی که مهد دین اسلام یعنی جزیره العرب، فاقد دولت و سیاستگران حرفه یی بود و رهبران دینی، ناگزیر بودند که خود نقش دولتمردان و سیاستگران و فرماندهان نظامی را نیز بازی کنند.

اسلام سیاسی یا اسلام مکتبی، نمی تواند جانشین اسلام سنتی شود، مگر اینکه داعیه داران این اسلام سیاسی، خود بر اورنگ قدرت تکیه زنند. بر همین بنیاد، می شود گفت: کوشش هایی که برای به کرسی نشاندن اسلام سیاسی در کشور مان صورت می گرفتند، در اصل، کوشش هایی بودند که برای رسیدن به کاخ قدرت، از سوی داعیه داران و هواخواهان اسلام سیاسی، به کار می رفتند.

این کوشش ها، سرانجام به ثمر رسیدند و ما، در درازای ده سال گذشته، گواه آن بودیم که داعیه داران و هواخواهان اسلام سیاسی، دوبار در سرزمین ما بر سریر قدرت دست یافتند: بار نخست، در سیمای مجاهدین؛ و بار دوم، در سیمای طالبان. و در فرجام هر دو مورد، دیدیم که یک گفته اولیه روا، پژوهشگر فرانسه یی، درست از آب بر آمد. یعنی محدودیت های سیاسی ساختن دین آشکار گردید(11). و نیز روشن شد که شماری از مقوله های اسلام سیاسی، چون انقلاب اسلامی، دولت اسلامی، اقتصاد اسلامی و ... جز افسانه ها چیز دیگری نمی توانند بود(12).

سده های درازی می شود که افغانستان یک کشور اسلامی بوده است. پس از این نیز، یک کشور اسلامی خواهد بود. در درازای بیشتر از هزار سال، مردمان سرزمین ما، با اسلامی انس گرفته اند و بدان مهر ورزیده اند که می شود گفت این اسلام، همان اسلام سنتی ماست.

این اسلام سنتی - چنان که گفته آمد - در پیوند و همراهی با عرفان خراسانی و با پذیرش بسیاری از نمود ها و مظاهر فرهنگ های محلی و بومی، شکل گرفته و تبلور یافته است. این اسلام سنتی، ابعاد و عناصر سیاسی را به دور افکنده و، در واقع، به یک پدیده ناب اعتقادی - فرهنگی مبدل شده است.

حضور این اسلام سنتی در جامعه آینده ما، از ارج و بهای بسیار برخوردار می تواند بود؛ زیرا این اسلام، از روحیه اغماض و تساهل برخوردار است و برای پذیرش دستاورد های فرهنگی و مدنی، آغوش باز و پر محبتی دارد و - حتا - سخن ها و اندیشه های تند و عصیانگرانه نیز، برای این اسلام، پذیرفتنی به نظر می رسد. پس جای شگفتی نیست اگر - به گونه مثال - خواجه شیراز، حافظ، با لحن و نوای رندانه خودش می گوید:

پیر ما گفت که خطا بر قلم صنع نرفت  
آفرین بر نظر پاک خطا پوشش باد!

و با این طنز تلخ و کوبنده، دستگاه خلقت و آفرینش را به تازیانه نکوهش و انتقاد می بندد، اسلام سنتی ما، با لیخند بزرگوارانه یی، این طنز بیباکانه و بنیاد برانداز را تحمل می کند و در نتیجه، مردمان ما - پیروان همین اسلام سنتی - دیوان های حافظ را، در پارچه های نفیس و پاکیزه می پیچند و بر تاقچه های بلند خانه های شان نگه می دارند.

\* \* \*

نبود گرایش های سیاسی و وجود نگرش های عارفانه و باور ها و رفتار های بومی و محلی، در اسلام سنتی ما، راه را برای هرگونه اصلاحات اقتصادی - اجتماعی باز گذاشته است. از همین رو، ما گواه آن بودیم که در عصر داودی - یعنی از سال 1332 تا سال 1342 هجری خورشیدی - دور افتاده ترین و پسمانده ترین بخش ها و گوشه های سرزمین ما، از اصلاحات و دستاورد هایی که سیمای کشور مان را تا اندازه زیادی دگرگون ساختند، شادمانه و با آغوش باز استقبال کردند و واکنش های ناگوار و ناخوشایند مهم و چشمگیری در برابر این اصلاحات و دستاورد ها، دیده نشدند.

# مجاهد فردا

## نشریه ی

### کلوب قلم افغان ها

به باور بنده، اسلام سنتی ما - در درازای سده ها - به پدیده اعتقادی ناب و ویژه یی مبدل شده است و این پدیده اعتقادی ناب و ویژه، بیشتر به فضایل و خصلت های والای انسانی چشم داشته است تا بر هر چیز دیگری؛ به رفتار ها و کردار های آدمی و اراج گذاشته است تا به مقوله ها و ظواهر مجلل و فریبنده. و همین اسلام است که بابا افضل کاشانی - عارف سده هفتم - به خاطر نرسیدن به آن، دل خودش را سرزنش و ملامت می کند و می گوید:

ای دل، تو دمی مطیع سبحان نشدی  
از کرده بد، هیچ پشیمان نشدی  
قاضی و فقیه و مفتی و دانشمند  
این جمله شدی، ولی مسلمان نشدی!

و نیز عارف سده های چارم و پنجم هجری - شیخ ابوسعید ابو الخیر - «دل کافر» و نامسلمان را در پشت پرده ظواهر شرعی نیز باز می شناسد و این «دل کافر» را نکوهش می کند و می گوید:

گیرم که هزار مصحف از بر داری  
با آن چه کنی دل کافر داری  
سر را به زمین چه می نهی بهر نماز  
آن را به زمین بنه که در سر داری!

و من فکر می کنم که ما باید در پی همین گونه مسلمانی باشیم. و رسیدن بدین گونه مسلمانی، با حضور و در فضای اسلام سنتی ما امکان پذیر می تواند بود. از همین رو، بر ماست که - در افغانستان آینده - همین اسلام سنتی خودمان را ارج گذاریم و گرامی بداریم؛ همان گونه که نیاکان ما بدان ارج گذاشته بودند و بدان مهر ورزیده بودند. و از سویی هم، اسلام مکتبی و سیاسی را نیز که تجربه کردیم و از طعم و بوی آن نیک آگاهی یافتیم. به سخن دیگر، این مرحله را هم پیمودیم تا به نگرش واقع بینانه تری برسیم.

\*\*\*\*\*

## رویکرد ها

- 1 - دیده شود: فصلنامه «روشنی»، ش 7 - 8، ص 9، گوتن گن، آلمان.
- 2 - دیده شود: همان، ص 12.
- 3 - دیده شود: «مهرگان»، شماره پاییز زمستان سال 1380، ص ص 70 - 81، واشنگتن.
- 4 - از سوی دیگر، مسیحیت چون تورات (عهد عتیق) را نیز به صورت دربست پذیرفت، بر مجموعه یی از احکام و دستور های اخلاقی - رفتاری موجود در جامعه، نیز کردن نهاد.
- 5 - دکتور ذبیح الله صفا هم می گوید که نخستین اختلافات مذهبی در اسلام، در آغاز، بیشتر رنگ سیاسی داشتند. سپس - اندک اندک - این جنبه سیاسی از میان رفت و جنبه ناب مذهبی آن برجای ماند. (دیده شود: «تاریخ ادبیات در ایران»، ج اول، ص 43، انتشارات فردوس، تهران، 1368)
- 6 - دیده شود: «تاریخ ادبیات در ایران»، ص 255.
- 7 - به نقل از «تاریخ ادبیات در ایران»، ص 256.
- 8 - این کار را، پسانتر - در سده ششم هجری - ابو الفضل رشید الدین میبیدی، به گونه گسترده تری انجام داد و تفسیر پر آوازه «کشف الاسرار و عده الابرار» خودش را در بیشتر از دو هزار صفحه نوشت.
- 9 - هنگامی که استاد شفیعی کدکنی می گوید: "در نقاشی های نا ايو ( Naive ) ما - که نماینده کامل روحیه ماست - سیاوش با پرچم «نصر من الله و فتح قریب»، از میان آتش عبور می کند." به عقیده من، آشکارا، همین نکته آمیزش اسلام با عناصر فرهنگی محلی و بومی را در نظر دارد. (دیده شود: دکتور شفیعی کدکنی، «عقل ورزیدم و عشق به ملامت برخاست»، فصلنامه هستی، بهار 1380، ص 43، تهران.
- استاد جاوید نیز می نویسد که در ولایت وردگ... جوانان به پیواز ماه و رویت هلال، به کوه بر می شوند. هیزم جمع می کنند و آتش می افروزند. بدین ترتیب، جشن سوری و جشن سده، به جشن آتش که برای حلول ماه رمضان و عید مختص شده، بدل گردیده است. (دیده شود: دکتور احمد جاوید، «نوروز خوش آیین» ، انجمن فرهنگ افغانستان، لیموژ، فرانسه، 1378، ص 67) جاوید اشاره های دیگری نیز بدین پدیده ها دارد. از جمله، در باب حرمت آتش و روشنایی و آفتاب، در کابل و بدخشان افغانستان که می توانند یادگار هایی از زردشتیگری و مهرپرستی باشند (ص ص 75 - 76).
- دانشی مرد نامدار روس، برتلس، نیز می گوید: "مراسم «شب دعوت» یا شب «چراغ گیرانند» (در بدخشان تاجیکستان) ممکن است خیلی قدیمی باشد و یک نوع «سننر» حقایق پیش از اسلامی و اسلامی، شبیه مقایسه انوار و امشاسپندان، در آثار شهاب الدین مهروردی باشد." (اندری یوگنیویچ برتلس، «جاویدان خرد»، زیر نظر دکتور سید حسین نصر، شماره اول، بهار 1354، ص 38).
- 10 - از همین رو، دیده می شود که شماری از بزرگان و ره گشایان عرفان، در این راه آزار ها دیده اند و - حتا - سر باخته اند. از جمله، عین القصده همدانی به اتهام الحاد کشته شد؛ شیخ شهاب الدین مهروردی به همین اتهام کشته شد؛ حسین بن منصور حلاج را به اتهام آموزش های بدعت آمیز بر دار کردند؛ و حتی حافظ را - به گفته شاملو - به محاکمه کشانیدند.
- عرفان و عارفان، در میان فقها و متکلمان، مخالفان سرسختی داشته اند. چنان که ابن الجوزی بغدادی، سنی مذهب، سده ششم، در کتاب "تلبیس ابلیس" خودش، شواهد بسیار در کفر و زندقه و الحاد بزرگان تصوف و عرفان می آورد. و نیز سید مرتضی داعی حسینی، شیعی مذهب، سده هفتم، منصور حلاج را ساحر و جادوگر می خواند و بر شبلی و بایزید نسبت کفر و الحاد می داد و بر کسان دیگری از همین فرقه، «صد هزار لعنت» می فرستاد.
- 11 - «شکست اسلام سیاسی»، اولیویه روا، ترجمه عبدالکریم خرم، ص 36، پشاور، 1990.
- 12 - «شکست اسلام سیاسی»، ص 41.

\*\*\*\*\*